

• دریافت ۹۲/۰۲/۱۰

• تأیید ۹۳/۰۳/۱۳

رنج نامه گوته، پژواک کلام حافظ

تحلیلی بر رنج نامه دیوان غربی- شرقی یوهان ولفگانگ فون گوته
سیّد محمود حدّادی*

چکیده

غرض از مقاله حاضر، بررسی درونمایه کلی دیوان غربی- شرقی گوته است که به تصریح شخص شاعر، پیشبرد صلح جهانی و تفاهم میان ملت‌ها را بر سرلوح خود دارد. این بررسی از حیث محتوا و تنها بر اساس شعرهای دفتر رنج نامه این دیوان انجام می‌گیرد که محور اشعار آن به طور ویژه، نقد اجتماعی است. زیرا این دفتر بیش از همه به سستی‌های اخلاق عامه و نقش نهضت روشنگری در راه برقراری جامعه‌ای خالی از پیش‌داوری‌های ملی- عقیدتی و به دور از ملت‌گرایی افراطی می‌پردازد. اما از همین چشم‌انداز محتوایی هم این مقاله در ضمن می‌کوشد معلوم کند چرا شعر سرآغاز این دفتر، در سطح کلام و سبک بیان، با دیگر اشعار آن تفاوت دارد.

کلید واژه‌ها:

ادبیات جهانی، نقد اجتماعی، جنگ، رمانتیسم، ملت‌گرایی، صلح، اخلاق، روشنگری.

گوته با نظر به زیبایی خط نستعلیق، خط فارسی را با روح این زبان هماهنگ می‌خوانده است (ن. ک. بائور، ص ۲۰۳). وی از تماشای نسخه‌های خطی مثنوی مولانا و دیوان حافظ - نسخه‌های نفیسی که از شهر جهانی لایپزیک برای کتابخانه سلطنتی وایمار خریداری کرده بودند - حتی آن اندازه بر سر شوق می‌آید که نقاشی‌وار چند واژه فارسی را سیاه مشق می‌کند که از آن جمله است واژه رنج. سپس در مقام برابرنشین برای این واژه فارسی، در زبان آلمانی چهار واژه می‌نشانند که می‌توان آنها را معادلی برای لغت‌های: زحمت، عذاب، سختی و آزرده‌گی گرفت.

ولی این سیاه مشق کردن تفننی او، بدون پیش‌زمینه‌ای ذهنی نبوده است؛ زیرا که اندک زمانی بعد، در روزهای تدوین دیوان غربی - شرقی‌اش، عنوان یکی از فصل‌های دوازده گانه این دیوان، یعنی فصل پنجم آن را رنج نامه می‌گذارد.

حال چنین است که هر عنوان از فصل‌های دوازده گانه این دیوان، همچون سرلوح، اشارتی کلی و راهگشا به درونمایه هر یک از فصول آن می‌دهد. با نظر به این ساختار، آیا کدام رنج است که گوته شاعر را بر آن می‌دارد فصلی از دیوان شرقی‌اش را به بازگفت آزار آن اختصاص دهد؟ نیز از آنجا که تمامی دیوان وی در عمل اعلام‌داشت میل همسنخی و همسنخی با حافظ است، در کدام ساحت است که وی می‌خواهد و می‌کوشد با این همتای شرقی خود سرشت و سرنوشتی مشترک بیابد؟

دیوان غربی - شرقی گوته سه سرچشمه عمده دارد: شوق نو برجوشیده او به خلاقیت ادبی پس از یک دوره فترت، تجربه‌های شخصی وی و سرانجام رویدادهای تاریخی زمانه‌اش. عمده ترین رویداد تاریخی روزگار گوته انقلاب فرانسه و در پی آن جنگ‌های ناپلئونی بوده است. شور آزادیخواهی این انقلاب تا به آلمان زبانه کشید. از اثر نیروبخش آن، شهر ماینس در نزدیکی فرانکفورت به پا خاست، با جمهوری خواهان فرانسوی همبستگی نشان داد و برای سرزمین‌های فتودالی آلمان نیز نظامی جمهوری خواستار شد.

سرکوب این نهضت به دست خان‌های آلمانی تنها با کاربست خشونت و خونریزی ممکن گردید. گوته، هر چند خود از نزدیک شاهد این رویدادهای تاریخی بود، با وجود این، آوردگاه‌های جنگ‌های ناپلئونی به وی و شهر سکونتگاهش وایمار نزدیکی بسیار بیشتری داشت؛ چندانکه غرض توپ‌ها در طول این جنگ‌های طولانی بارها گوش‌هایش را آزار می‌داد. هنگام عقب نشینی ناپلئون از مسکو در زمستان سال ۱۸۱۳ و بازگشت فرارگونه او به پاریس، وایمار که بر

سر راه لشگریان مستأصل وی قرار داشت، حتی عرصه مستقیم آتش افروزی و غارت گردید. سالی پس از آن، یعنی در تابستان ۱۸۱۴ بود که گوته مجموعه کامل دیوان حافظ را به ترجمه یوزف هامر فون پورگشتال، دیپلمات و مترجم برجسته اتریشی به عنوان هدیه دریافت کرد و حال آشنایی با حافظ ولو به واسطه یک زبان دیگر و «ترجمه‌ای نه چندان رسا که با این حال موجب درک غلط گوته از ماهیت عرفانی - زمینی غزل‌های حافظ نشد» (ن. ک. ممزن، ص. ۱۸)، شوق ادبی وی را پس از سال‌های فترتی ناشی از ناآرامی‌های جنگ، از نو در او بیدار کرد. آشنایی شاعر آلمانی با همتای ایرانی‌اش در پایان این سلسله جنگ‌ها و اشغالگری‌هاست که رخ می‌دهد و به این مفهوم برکت‌خیز می‌شود و او را به سرودن دیوانی همانند شاعران ایرانی برمی‌انگیزد.

پس «شعر سرلوح دیوان او، یعنی هجرت - در این سرآغاز دوران صلح - نه به مفهوم فرار، بلکه به مفهوم سفر است، سفری شادمانه به ساحت‌های شعر کلاسیک فارسی.» (ن. ک. لورکه، ص. ۴۱۴) از این رو است که به هنگام این سفر نوید بخش دشت شقایق در نگاه شاعر دیگر دشت خون نیست، بلکه یادداشت‌های پر رنگ و بو و آفتابگین شرقی را در خیال وی بیدار می‌کند:

سرخ و سفید، آمیزه‌ای بس دلنشین!
چشم چشم‌اندازی از این خوشتر نمی‌شناسد
حافظا! مگر آیا شیراز تو
به این خطه‌های گرفته شمالی آمده است؟

آری! این شقایق‌های تندآبند
که تنگ همسایه با هم دامن گسترده‌اند
و به تمسخر خدای خونریز جنگ،
دشت را دوستانه پوشانده‌اند (ن. ک. گوته، ص ۲۶)

زبان، همچون زبان حافظ به جای شرح و اشاره‌ای مشخص به رویدادی خاص، توصیفی استعاره‌ای را ترجیح می‌دهد تا به این وسیله در پیام خود کلی و فرا زمانی بماند. با این حال، تلخی کلام حافظ را ندارد و چه بسا بر پایه و پس‌زمینه تجربه‌ای همسان می‌گوید:

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی باری، با بازگشت به شعر گوته از خود بپرسیم با وجود پرده پوشانیدنی چنین رنگین و دلنشین بر زخم و رنج جنگ، آن هم به دست طبیعت بهاری، رنج‌نامه دیوان او از کدام رنج حکایت می‌کند؟

در مقدمه دفتر دو جلدی ای که هامر پورگشتال از ترجمه دیوان حافظ به آلمانی تهیه کرده بود، به قلم همین مترجم، در شرح زندگی و زمانه حافظ آمده است:

«حافظ، برخوردار از حمایت شاهان و محبت دوستان، سال‌های سرود و صحبت خود را در باغ‌های پر گل شیراز در روزگاری گذراند که به‌راستی یکی از ناآرامترین و پرتلاطم‌ترین قرن‌های تاریخ مشرق زمین بود. دودمان‌هایی که از یکدیگر نفرت داشتند، پیوسته بر ضد هم به جنگ برمی‌خاستند و هر یک بنای حکومت خود را بر ویرانه کاخ و دولت دیگری بالا می‌برد. اما خود نیز دیری نمی‌گذشت که به دست دودمانی دیگر برمی‌افتاد و اینچنین هر حکومت نوپا و گذرا به سهم خود از نو در آتش جنگ می‌دمید تا این که آتش کشورگشایی‌های تیمور سراسر آسیا را در کام شعله‌های خود فروبرد.» (ن. ک. هامر، ص ۲۱)

تجربه تلخی‌های پر دامنه جنگ‌های ناپلئون که دست کم در ماهیت کشورگشایانه خود یاد رفتاری همانند با تیمور را تداعی می‌کرد، بدون شک در جان گوته حسّی از همدردی و همسویی صمیمانه‌تری با حافظ دمیده است که خود «تندباد حوادث گل و سمن سوز» دوران تیموری را از سر گذرانیده بود. با این حال نگاهی دقیقتر به رنج‌نامه دیوان او بیشتر بر نقدی اجتماعی گواهی می‌دهد تا نقدی سیاسی.

شگفتا که این دفتر نیز همچون نخستین فصل دیوان او، یعنی معنی‌نامه، با شعری آغاز می‌شود که به رغم آن که عنوان ندارد، مضمون و موضوع آن هم هجرت است. با این تفاوت که هجرت اول در معنی‌نامه، شاعر را به منزلگاه‌های مدنیّت شرقی، «به میان شبانان میهمان نواز واحه‌ها و از آن جا در «همراهی با کاروان‌ها» سرانجام به شیراز و همنشینی با «حافظ قدسی» (ن. ک. گوته، ص ۲۰) می‌آورد. اما هجرت دوم او که بر سر دفتر رنج‌نامه نشسته است، بر عکس، در کلامی بی‌تاب، لحنی تلخ و حسّی ناامید، هجرتی است نه برای رسیدن به سرزمینی خوشتر بلکه فرار است، فراری مکرر، چندان که خود هدف خود می‌شود و شاعر به ستوه آمده از تنگ اندیشان و «ازرق پوشان» پیرامونش را «تا به بیکران، تا آن سوی بیابان‌ها، تا به خط و خطه سراب می‌برد.» (ن. ک. گوته، ص ۸۶)

با این حال پیش از پرداختن نزدیکتر به شعرهای فصل رنج نامه و تحلیل مشخص اشعار این فصل، راهگشا خواهد بود اگر ببینیم گوته خود درباره این فصل از دیوانش چه نقد و نظری ارائه داده است.

دیوان غربی - شرقی از نگاه شخص گوته

در بخش «یادداشت ها و مقالات برای فهم بهتر دیوان غربی - شرقی»، مجموعه مقالاتی که گوته همچون پسگفتاری مفصل در پایان دیوان خود آورده است تا به این وسیله و با گشودن چشم اندازی اجمالی بر تاریخ فرهنگ ایران، درک دیوان شرقی خود را بر هموطنان از شرق بی اطلاعش آسان سازد، یادداشت بلندتری نیز آمده است با عنوان **دیوان آتی**. در این یادداشت بلند گوته اظهار امید می کند که در آینده ای نزدیک بتواند بر دیوان خود اوراقی تازه بیفزاید و آن را تکمیل کند.

بر اساس این نیت او، دیوان کنونی اش را باید موقتی دانست. البته چنین فرصتی - فرصت تکمیل دیوان - دیگر برای این شاعر کلاسیک آلمانی پیش نمی آید. اما به رغم برآورده نشدن امید گوته، مبحث **دیوان آتی** او در مجموعه مقالات پس گفتارش یکی از کلیدی ترین مقالات دیوان غربی - شرقی در نقد محتوایی و حتی روانشناسانه شعر فارسی و همچنین تحلیلی از جامعه ایرانی و بازتاب مناسبات این جامعه در شعر شاعران این دیار است و از این رو برای فارسی زبانان از هر حیث درخور شرح و شکافتی مفصّلتر و مستقل است. منتها نگاه ما در این مقال ناچار است که صرفاً بر شرح خود شاعر بر فصل رنج نامه اش محدود بماند. وی در مبحث نامبرده، در باره این فصل از دیوان شرقی خود می آورد:

«حال که دیگر دفترهای این مجموعه افزایش می یابند، چنین حقی را برای رنج نامه نیز قایل می شویم. ولی پیشتر باید که چاشنی های دلنشین و پر عطوفت و درک فراهم بیابند تا غلیان رنج تحمل پذیر شود. نیک خواهی، خطاپوشی و یآوری آسمان را با زمین پیوند می دهند و به انسان بهشتی ارزانی می دارند. ولی برعکس رنج همیشه از خودخواهی مایه می گیرد و بر خواسته هایی نابآورده اصرار می ورزد. حسّی است متکبرانه و ناخوشایند که هیچ کس را خوشحال نمی کند. حتی اوپی را که خود به آن دچار شده است. با این حال نمی توانیم همیشه چنین غلیان هایی را در خود سرکوب کنیم و گاه حتی کار خوبی می کنیم اگر چه تلخ کامی مان را، خاصه از اخلاقی که در کارمان می آورند، بروز می دهیم.» (ن. ک. گوته، ص ۲۹۴)

این کلام گوته در توضیح یا بهتر است بگوییم توجیه رنج نامه‌اش، لحنی ملایم و مداراجویانه دارد. حتی با نگاهی روانکاوانه و انسان‌شناسانه، خود شاعر نقاد را هم از عیب تکبری ناشی از خودپرستی مبرا نمی‌شمارد و او را هم در دایره نقد می‌گنجد و این آنجاست که واکنش رنج‌آمیز را ناشی از خودپرستی می‌خواند. ولی با همه این لحن ملایم، شاعر سرانجام ناچار است صراحت بکار بگیرد و بگوید که در «کارش اخلال می‌کنند.» پس به رسم و رفتار ادیبان و سخنوران توانای شرقی که در حرف خود رقیبانی حقیر و حسود و در برخورد با نابهنجاری‌های اجتماعی دشمنانی رند و ریاکار دارند، به میدان مبارزه قدم می‌گذارد و مانند حافظ با سلاح طعن و طنز به مقابله با بدخواهان درمی‌آید و زبان تمسخر بر جان‌های نارسای پیرامون خود باز می‌کند:

من گفتگو با فرزندگان و خودکامان را خوشتر دارم
چرا که در ابلهان تنک دید، میل تفاخر بیشتر است
و در قدرت‌های محدود و نادان، هوس ستم حریصانه‌تر...
حافظ و اولریش هوتن نیز در مقابله با این ازرق‌پوشان
باید که اسلحه برمی‌داشتند... (ن. ک. گوته، ص ۸۸)

منظور گوته از «خودکامان» و «خوشتر داشتن گفت و گویش با آنان» اشاره مستقیم است به ناپلئون و ملاقاتی که آن سردار نابغه با این شاعر نابغه داشته است.

توضیح آن که هنگام تسخیر پروس و پایتخت آن برلین به دست نیروهای ناپلئون، یکی از آوردگاه‌های این جنگ شهر ینا در همسایگی نزدیک وایمار بود. ناپلئون در سال ۱۸۰۸ در همین شهر، در پی صلحی با روسیه، با تزار الکساندر دیدار کرد و در مراسم این دیدار گوته را نیز به حضور پذیرفت. باریابی به حضور ناپلئون - دیداری که گوته آن را یکی از اوج‌های زندگی خود می‌داند - بعدها که وی رو به شرق‌شناسی آورد، قصهٔ احضار حافظ را به بارگاه تیمور لنگ به یاد او آورد. ولی تفاوت این دو دیدار، بسیار زیاد بوده است. در حالیکه حافظ - بنا به روایت - تلخکامی تیمور را از گشاده‌دستی پاک‌بازانه‌اش در بخشیدن پایتخت‌های محبوب او بخارا و سمرقند با خاکساری رندانه‌ای از خود برمی‌گرداند که: «سردار! بخشیدم که به این روز افتادم!» استقبال ناپلئون از گوته پرحرمت و حشمت و موضوع گفتگوی آنان فراخور شخصیت گوته هنر، ادبیات و تئاتر بوده است، آن هم نه در سطح تعارف ادبی پوچ، بلکه با پرسش‌های خبره‌وار

ناپلئون که از جمله بررمان رنج‌های ورتر جوان، اثر دوران جوانی گوته عیب‌های ساختاری دقیقی می‌گیرد و او را درگیر بحث در مفهوم و ماهیت تراژدی می‌سازد و سپس درباره ترجمه گوته از نمایشنامه محمد، اثر ولتر، پرسش‌هایی مطرح می‌کند که نشان می‌دهد این آثار را خوب می‌شناخته است و سرانجام او را به پاریس دعوت می‌کند. زیرا الهام هنری این شهر بزرگ را برای وی مناسب‌تر می‌پنداشته است. خاصه چون در خود شباهتی با سزار می‌دیده است، از او می‌خواهد نمایشنامه‌ای درباره سزار بنویسد.

در پایان به عنوان نابغه‌ای بزرگ از شادی آشنایی با نابغه‌ای البته از سنخ دیگر، سخنی را به زبان می‌آورد که پیلاتوس با دیدن مسیح گفته بود: «ببینید، چه مردی!» و در اینجا به دست خود نشان فرانسوی افتخار را بر سینه او می‌آویزد.

گوته حتی زمانی که قیام ملت‌ها علیه اشغالگری ناپلئون پیوسته بیشتر و بیشتر می‌شد و زمانی هم که نفرت از ناپلئون در کشورهای آلمانی‌زبان به اوج خود رسید، هرگز سخنی زمینه‌ساز تبلیغ علیه ناپلئون بر زبان نیاورد، بلکه همیشه خرده‌شاهان آلمانی را تنگ‌مایه‌تر و برای مدیریت کشور نالایق‌تر از این دشمن خارجی می‌دانست. اینان در چشمش همان «ابلهان تنگ دیدی بودند که در وجودشان هوس ستم حریصانه تر» بود.

اما نام بردن از حافظ در کنار اولریش هوتن نیز نشان دیگری بر آگاهی گوته از مناسبات نابسامان اجتماعی در روزگار حافظ، خاصه فساد است که در آن زمان دامان حاکمان دنیوی و معنوی فارس را گرفته بوده، است. زیرا الریش هوتن (۱۴۸۸-۱۵۲۳) از شاعران عصر اصلاح دین در اروپا و از یاران مارتین لوتر بود که نهضت پروتستانتیسم را در مبارزه با فساد کلیسای کهن پایه گذاشت. این درونمایه‌ها و قیاس‌ها، خاصه در رنج نامه دیوان گوته، خط‌بطلانی بر همه آن نظریه‌ها و نقدهایی است که همچون دیدگاه گرهارد شولتس، دفتر بزرگ شعرهای شرقی گوته را در خلوص شاعرانه و معنوی آن به زیر سایه تردید برده‌اند و آن را «بازیی از سر تفتن» با شیوه‌های شعر شرقی (ن. ک. گوتیار ص ۶۲) یا که نوعی «نقاب پوشی تنوع طلبانه» گوته خوانده‌اند. (ن. ک. شولتس، ص ۸۱)

نقد اجتماعی در رنج نامه

از دل شب‌هایی پر هول و راه‌هایی پر کمین و جدال

با نفیر نفس‌های شترانمان در گوش و روح

همپای کاروانیانی همه جسور و مغرور
 رو به افق هایی پیوسته فراختر دور می شدیم، دور
 و کوچمان هجرتی ابدی می نمود، هجرت تا به آبی های آسمان
 تا به آن سوی بیابان ها وقافله ها تا به خطه سراب. (ن. ک. گوته، ص ۸۶)

این شعر سرآغاز رنج نامه، خود اگر هم در پرتو عنوان مشخص نشده باشد، باری دیگر از میل سفر حکایت می کند. این بار اما این سفر - چنانچه رفت - بهانه ای برای گریز است و هجرتی ابدی.

گریز به این ترتیب تبدیل به حقیقتی تردیدآمیز می شود. چیزی همانند جستجوی سراب. واقعیت این است که این شعر از حیث سبک بیان و سطح زبان با لحنی گویای تلخی و تندی، خود را از دیگر شعرهای رنج نامه متفاوت می سازد. زیرا زبان باقی شعرهای این فصل از دیوان گوته آشکارا معمولی تر است و حتی در بسیاری از موارد به زبان روزمره نزدیک می شود. چنین نقد اجتماعی این دفتر هم به نسبت دیگر دفترهای دیوان گوته لحنی صریحتر می یابد و با نگاه به رویدادهای تاریخی زمانه، به نظر می آید به ترسیم روشنتری از این «رویدادهای سترگ» (ن. ک. گوته، ص ۲۹۹) می کوشد که به اعتقاد گوته درک ماهیت شان لازمه واقعیت گزایی شاعر است. اما به رغم این هدف بزرگ، زبان و موتیف اشعار این دفتر - چنان که پیش از این رفت و پس از این خواهیم دید - پیش پا افتاده است و موضوع هایش بیشتر برگرفته از زندگی روزمره. اما چرا؟ آیا ابتذال روزمره است که می تواند با انباشت خود در مقوله ای منفی، سرانجام بستر رویدادهایی فاجعه آمیز یا به هر روی سرنوشت ساز برای کشورها و ملت ها شود؟ از نگاه گوته به راستی چنین به نظر می آید. زیرا که وی در بخش **دیوان آتی** مقالات پسگفتارش تصریح می کند که: «بر او کسی از بالا محدودیتی تحمیل نکرد. ولی از پایین و پهلو دست رنجش داده اند.» (ن. ک. گوته، ص ۲۹۸)

گوته مشاور و مربی بزرگ کارل آگوست، شاه ایالت زاکسن - وایمار بود. از این پایگاه معلوم می شود منظورش از «بالا» شاهان این ایالت است. پس اشاره اش به «پایین و پهلو دست» به یقین باید اشاره ای باشد به مردم معمولی همروزگار او، از جمله و خاصه انسان های پیرامونش. شعری دیگر از رنج نامه بر این گمان یقین می بخشد:

...حافظ و الریش هوتن باید که در مقابله با این ازرق پوشان



اسلحه برمی‌داشتند حریفان من اما به جامه‌ای عادی می‌گردند
می‌گویی نامشان را بلند بر زبان بیاورم؟
همان بهتر که انگشت بر آنان نگیرم که بی آن هم در اجتماع
به کفایت از آنان در رنجم. (ن. ک. گوته، ص ۸۹)

به رغم این طفره از مبارزه مستقیم در ساحت شعر بالا، گوته در مقاله دیوان آتی با زبانی
رساتر و آشکار تر می‌گوید: «جماعتی گستاخ، اغلب سطحی و اغلب دغل، با سردهسته‌های
شعارده‌شان او را در کارش فلج می‌کنند. شاعر نخست با غرور و تلخکامی ابزار جنگ برمی‌دارد.
اما بعد، بیش از حد برانگیخته می‌شود و قدرت کافی در خود می‌بیند که صف آنها را بشکند و به
راه خود ادامه دهد.» (ن. ک. گوته، ص ۲۹۳)

دفتر رنج‌نامه به این ترتیب گویا از مناسبات شخصی گوته با اطرافیانش انگیزه و شکل
می‌گیرد. آیا این تلخکامی از همسایه به مفهوم آن است که سیاست و خاصه جنگ که در این
سال‌ها در ابعادی هولناک بر جان ملت‌های اروپا سایه می‌انداخت، در پس غرولندی بر
گرفتاری‌های شخصی شاعر رنگ باخته و محو شده است؟
نگاهی باریک بینانه تر به شعرهای رنج‌نامه نشان می‌دهد آن ضعف و عیب انسانی که در
این دفتر آماج نقد قرار می‌گیرد، ضعف و عیبی است که تنهایی و انزوای انسان‌ها را از پی
می‌آورد و حسادت نفرت آلودی است که راه را بر منطق می‌بندد؛ برای مثال شعر زیر که از حیث
موضوع و زبان به ابتذال نزدیک شده است:

اگر یکی سرزنده باشد و تن درست،
همسایه خوش دارد که آزارش برساند
و تا آن روز که مرد کوشا زنده است و گرم کار،
خلایق میل به سنگسارس دارند
اما همین که مُرد، اعانه جمع می‌کنند،
تا به پاس رنج‌های زندگیش تندبسی از او بتراشند. (ن. ک. گوته، ص ۸۹)

این زبان معمولی البته گاه با طنزی تلخ و بسا گزنده همراه می‌شود:
تو هیچ قافیه‌بافی نمی‌یابی که خود را سر نداند

و هیچ مطربی هم که تصنیف خود را خوشتر نخواند
 من بر این جماعت خرده نمی‌گیرم، زیرا
 مگر نه برای بزرگداشت دیگران
 باید که از بزرگی خود چشم ببوشیم
 و آیا هیچ می‌شود که ما زنده باشیم و دیگران هم؟! (ن. ک. گوته، ص ۸۶)

با این حال، نگاه شاعر در این نقدها صرفاً به گله از همسایه محدود نمی‌ماند. بلکه رنج‌نامه دیوان غربی- شرقی، سندی والا از افق دید جهان‌وطنانه گوته و نیفتادن او در دام نفرتی آنی و برخاسته از احساسات در قبال کشور و ملت فرانسه حتی در سال‌هایی است که خاک آلمان در اشغال ارتش فرانسه بود و مردم آلمان، علیه این کشور، جنگی آزادی‌خواهانه می‌کردند. همانطور که گفته شد، سراسر آلمان از سال ۱۸۰۶ تا به ۱۸۱۳ در پی شکست در نبرد آسترلیتس، در اشغال لشکر ناپلئون بود. جنگ‌های رهایی‌بخش آلمانی‌ها با این اشغالگران موجب شد بسیاری شاعران آلمانی آن دوران، از جمله فریدریش روکرت، شرق‌شناس و مترجم برجسته روزگار خود و معرف بزرگ مولوی به ادبیات جهانی، در شوراندن نفرت هموطنانش علیه فرانسویان، در شعرهای میهنی خود به ورطه یک ملت‌گرایی افراطی درغلتنند.

ادبیات ملت‌گرایانه و فرانسوی‌ستیز این سال‌ها مکتب ادبی رماتیسم را تا آنجا به راه اغراق و افراط در این خصوصیات کشاند که قرن بعد، تفکر فاشیستی اشعار آنها را دستمایه تبلیغات هیتلری در دشمن‌تراشی‌های او کرد و برای کسانی چون گوبلز در بیگانه‌ستیزی سنت و توجیه تاریخی تراشید. از این منظر است که توماس مان نهضت رمانتیک را در این خصیصه‌اش «آبشخوری برای فاشیسم» خوانده است. (ن. ک. مان، ص ۱۱۰)

گوته اما بر خلاف این میهن‌پرستی افراطی، در زیر ضربات مستقیم جنگ هم نگاه صلح‌خواه خود را تا به افق فراگیر همه ملت‌ها فرا می‌برد:

هر کجا که ملت‌ها

در تحقیری دو سویه از هم دور می‌شوند،

هیچ‌یک شان نمی‌پذیرد که مقصدی یکسان دارند. (ن. ک. گوته، ص ۸۶)

با این شرح، نزاع دو همسایه بازتابی از نزاع ملت‌ها می‌شود. همچنانکه نزاع ملت‌ها شکلی از

نزاع دو همسایه به خود می گیرد. پس شاعر در پی چاره‌جویی برمی آید و در پیش این نفرت همه جا بر جوشیده ناشی از جنگ ملت‌ها، گزینه‌ای صلح‌آمیز می‌نشانند:

اگر در خانه نیکی منزل بگیری،

هرگز بر آن خرده نمی‌گیرم

و اگر که موافق نیکی رفتار کنی

باشد که در پرتو آن شریف شوی

اما اگر به دور منزل نیکی‌ات

پرچین خود را بکشی،

من آزاد زندگی می‌کنم

خالی از غش، و ایمن از فریب. (ن. ک. گوته، ص ۸۶)

هر «پرچین» یا به تعبیری دیگر حصار انزوا را در رابطه انسان‌ها و ملت‌ها باید نادرست دانست؛ چرا که دوری می‌آورد. اما در این شعر پرچین وحصاری منظور است که تضمینی بر آزادی دیگران باشد. همچنانکه در دنباله می‌افزاید:

چه، آدم‌ها که نیک‌اند،

همان بهتر که نیک بمانند،

و در هر کاری به دست دیگری نگاه نکنند. (ن. ک. گوته، ص ۸۶)

این بند از شعر بالا یکی از بنیادهای آموزشی دیوان گوته را در خود دارد. باور به نیکی سرشتین انسانی، توفیق هدف عالی این کتاب را امکان‌پذیر می‌سازد و این هدفی کانتی، هدفی روشنگرانه است. با تکیه بر خرد شخصی، لازم نداریم در هر کاری، به قصد تقلید، به دست دیگران نگاه کنیم. خاصه در تقلید از بدی است که این ضعف شخصی بدل به عیبی عام و اجتماعی می‌شود. جایی که بر عکس، استقلال عملی متکی بر منطق شخصی به سهم خود اثر مثبت بر تمامی اجتماع خواهد گذاشت. از آنجا که تقلید، ضعف ملتی خاص نیست و مردم همه ملت‌ها ممکن است که به آن مبتلا شوند، پس - از نگاه نقدآمیز گوته - می‌توان گفت سستی- های فردی انسان‌ها در انباشت توده گیر خود نه تنها بازتاب دهنده کنش‌های قهرآمیز و آینه‌ای بر جنگ‌اند و بلکه علت جنگ نیز به شمار می‌روند.

در اینجاست که نقد اجتماعی گوته با موضع‌گیری او علیه جنگ پیوند می‌خورد و دفاع او از صلح، تحقق آن را هم از چشم انداز میزان روشنگری اجتماعی می‌سنجد. اینچنین، نقد او از آحاد اجتماع همزمان نقدی بر جنگ می‌شود و در مقام دیدی دوسویه‌نگر، در نفی جنگ، از افق میهن‌پرستانه فراتر می‌رود.

تبلیغ در راه صلح در ابعاد جهانی آن در شعری دیگر از رنج‌نامه، با بنیادی‌ترین کنش‌های طبیعی و روزانه انسان‌ها همتراز قرار می‌گیرد و ضرورتی به میزان آنها می‌یابد؛ ضرورتی همچون پیشه‌ماهیگیر و حرفه‌استاد نجار:

آیا هرگز با شما گفته‌ام از چه راه جنگی را به انجام برسانید؟
یا اگر سر صلح داشته‌اید، هرگز شما را به صلح ملامت کرده‌ام؟
نیز بی‌دغدغه‌ای نظاره کرده‌ام هر باره که ماهیگیر تور می‌انداخت
و هیچ ضرورتی ندیده‌ام که فنّ زاویه‌سنجی را به استاد نجار بیاموزم."^{۹۲}
(ن. ک. گوته، ص ۹۲)

شعری دیگر در رنج‌نامه، خواننده فارسی زبان را به یاد آن تمثیل در دفتر دوم مثنوی مولانا می‌اندازد در باره «منازعت چهار کس» ترک و عرب و یونانی و فارس که همگی انگور می‌خواستند ولی در بیگانگی با زبان یکدیگر، هر یک به صوت و نامی دیگر ادای همان منظور مشترک می‌کرد.

همانند آن تمثیل در این شعر رنج‌نامه هم صوت نامشترک در قبال مغز و ماهیت مشترک نفی و طرد می‌شود:

انگاری بسته به واژه است تا کدام پدیده در خاموشی شکوفا شود.
من نیکویی دلنشین را در همه نقش‌بندی‌های خدا دوست دارم.
(ن. ک. گوته، ص ۹۲)

به این ترتیب، نیکویی و دلنشینی در مقام فضیلت از نزاع ملت‌ها فراتر می‌رود و بلکه مفهومی عام و انسانی می‌یابد؛ از خدا سرچشمه می‌گیرد و از این رو اساس همه هستی است. همچنین دلیلی نیز بر یگانگی بنیادین همگان در نفی هر آن جدایی. نیکویی دلنشین اما در مجموعه فصل‌های دوازده گانه دیوان غربی- شرقی هر دفعه با نام زلیخا پیوند می‌خورد و در وجود او به تجلی می‌رسد.

زلیخا در دیوان گوته در دو نقش ظاهر می‌شود. یک بار مشعوقه جوان شخص شاعر است پنهان در پس این نام شرقی؛ یک بار دیگر اما همان زلیخاست که از پی خویشنداری‌اش در عشق به یوسف مقام بهشتی می‌یابد. در دیوان غربی - شرقی، پیش‌درآمد رنج‌نامه شعری است در ستایش از زلیخا. در این شعر که درونمایه‌ای وحدت وجودی دارد، زلیخا، در مقام بانویی بهشتی می‌گوید:

آینه می‌گویم که زیبایم
شمایان اما زهارم می‌دهید که
پیری در سرنوشته من نیز آمده است.
بر ماست که جلوه‌ای از جاودانگی او باشیم.
این یک لحظه را - باری - در من‌اش دوست بدارید. (ن. ک. گوته، ص ۸۷)

در فرایش زیبایی اعلا، عشق به آن، عشق به خداوند است. چنین عشقی از مرز ملت‌ها درمی‌گذرد و سایه‌ای جهان‌گستر می‌یابد. شعر زلیخا می‌گوید به این ترتیب دیوان غربی - شرقی - و در این میان رنج‌نامه آن را هم - با اثر عمده گوته، یعنی فاوست در خویشاوندی معنوی درمی‌آورد؛ چرا که آخرین سطرهای فاوست هم با شعری تمام می‌شود در ستایش از مقام آسمانی زن:

ناپایندگان جملگی نمادند و بس
رویدادها در این جهان نشان از کاستی دارند
با اینهمه هم در اینجا کار وصف ناپذیر انجام گرفته است
و جادوی جاودان زنانه، ما را به عروج می‌خواند. (ن. ک. گوته، فاوست، ص ۲۹۹)

ریکاردا هوخ، بانوی شاعر فرهیخته آلمانی در قرن بیستم، در تفسیر این قطعه پایانی فاوست می‌گوید:

«جاذبه جاودان زنانه به مفهوم اصل‌رهایی و رستگاری است. اصل آگاهی یافتن ناآگاه و انقلابی بی‌پایان که حوا آن را با چیدن سیب معرفت آغاز کرد.» (ن. ک. مان، ص ۳۸۲۹)

نتیجه گیری

دیوان غربی - شرقی گوته در عمل دو خاستگاه دارد: سراینده آن شاعری آلمانی است و سرچشمه الهام آن ادبیات ایران زمین. ولی از آنجا که کشور آلمان در طول قرن‌های نوزده و بیست بیشتر در سلطه دولت‌هایی ناسیونالیستی بود، حاکمان آن این کتاب را به سبب روح شرق دوستانه‌اش مسکوت گذاشتند.

از طرفی دیگر نبود ترجمه‌ای دقیق، شناخت شایسته ارج و مقام این اثر را - در طول این دو قرن - بر فارسی‌زبانان ناممکن کرده است. این مهجور ماندن دو سویه، باعث گردیده برخی نقادان - در توجیه ناکامی آن - ارزش ادبی این اثر را ناچیز بشمارند و آن را دفتری فاقد محتوا و حتی تولیدی از سر تفنن بنامند؛ نوعی نقاب‌پوشی تفریحی و آزمون‌گرایانه گوته.

مقاله حاضر بر اساس فصل رنج‌نامه این دفتر که خاصه فصل نقد اجتماعی دیوان غربی - شرقی است، در تلاش است تا نشان دهد که روح دیوان گوته نیز از همان عمق محتوایی دیگر آثار او برخوردار است و به همان میزان به ارزش‌هایی پایبند است که عبارتند از نقد اجتماعی به سود تهذیب اخلاق مدنی، روشنگری به سود کاستن از پیشداوری میان ملت‌ها و تقویت ادبیات جهانی به سود صلح و همه اینها آرمان‌هایی هستند که با روح غزل‌های حافظ نیز همخوانی دارند.

منابع

- بانور، گرهارد، حواشی دیوان غربی - شرقی، چاپ انتشارات آکادمیک، برلین، ۱۹۵۲
- شولتس، گرهارد، بدایع احساس، انتشارات س. ها. بک. مونیخ، ۱۹۹۵
- گوئیبار، ارترود، دیوان غربی شرقی - شمالی جنوبی، نشر شونینگ، وین، سال ۲۰۰۰
- گوته، یوهان ولفگانگ، دیوان غربی - شرقی، ترجمه محمود حدادی، چاپ انتشارات کتاب پارسه، سال ۱۳۹۲
- گوته، یوهان ولفگانگ، فاوست، جلد دوم، شعر پایانی، به نقل از ترجمه م. به آذین، چاپ نشر نیلوفر، تهران، سال ۱۳۷۹
- لورکه، اسکار، مجموعه آثار، چاپ انتشارات زوکامپ، هامبورگ، ۱۹۵۸
- هامر پورگشتال، یوزف، دیوان محمد شمس الدین حافظ، اشتوتگارت ۱۸۱۲
- مان، توماس، مجموعه مقالات در باره ادبیات. چاپ انتشارات رکلام لایپزیک، سال ۱۹۷۵
- ممزن، کاتارینا، گوته و دیتس، نشر پیتر، ۱۹۹۵
- Bauer, Gerhard, Paralipomena zu Goethes West-östlichem Divan, Akademi Verlag, Berlin, 1952
- Hammer Purgstall, Der Diwan von Mohammed Schamsed-din Hafis. Stuttgart, 1812
- Gutjahr, Ortrud, Westöslicher und Nordsündlicher Divan Verlag Schöningh, Wien 2000
- Loerke, Oskar, Gedichte und Prosa, Suhrkamp Verlag, 1952, Bd. 2
- Mann, Thomas, Über Detusche Literatur. Reklam Universal, Berlin, 1975
- Mommsen, Katharina Goethe und Diez, Peter Verlag AG. Berlin 1995